



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: الفاظ مطلق - ۱. اسم جنس - ثمره نزاع در موضوع له اسم جنس - بررسی
قول اول و دوم و سوم و چهارم
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۳ مهر ۱۴۰۱
مصادف با: ۱۸ ربیع الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در باب موضوع له اسم جنس چند قول و نظر وجود دارد و از آنجا که این اقوال و انظار مشتمل بر برخی اصطلاحات مربوط به ماهیت است، به ناچار درباره اعتبارات ماهیت سخن گفتیم و متعرض نظر امام خمینی نیز شدیم. اکنون با توجه به توضیحاتی که در مورد اعتبارات ماهیت دادیم معلوم می‌شود که اگر مشهور قائلند موضوع له اسم جنس ماهیت به نحو لابشرط قسمی است، یعنی چه. یا اگر برخی قائل شده‌اند که موضوع له اسم جنس ماهیت به شرط شیء است یعنی چه یا اگر محقق خراسانی فرمودند موضوع له اسم جنس ماهیت مهمله است، این یعنی چه. اینها به ضمیمه مطلبی که محقق اصفهانی گفتند در این رابطه و آنچه امام خمینی گفتند، معنایش همه روشن شد ولی باید اینها را بررسی کنیم و ببینیم با توجه به این اختلاف حق کدام است و موضوع له اسم جنس چیست؟

ثمره نزاع در موضوع له اسم جنس

قبل از اینکه به بررسی انظار پنج‌گانه در این رابطه برسیم ابتدائاً عرض می‌کنیم که این نزاع دارای ثمره است، نزاع در اینکه مثلاً آیا موضوع له اسم جنس ماهیت لابشرط قسمی است یا غیر از آن، این نزاع دارای ثمره عملی است و یک بحث صرفاً علمی نیست. ثمره آن این است که اگر موضوع له اسم جنس ماهیت لابشرط قسمی باشد، کما ذهب الیه المشهور، چنانچه اسم جنس موضوع برای حکم واقع شود، اینجا حکم برای جمیع افراد آن جنس از راه وضع ثابت می‌شود و دیگر نیازی به قرینه ندارد زیرا آنها معتقدند که این ماهیت موضوع له اسم جنس است و نسبت به قید شیوع و سریان، بود و نبودش یکسان است، چون موضوع له اسم جنس را، این طبیعت و ماهیت به نحو لابشرط قسمی می‌دانند لذا حکم برای همه افراد ثابت می‌شود و این مستند به وضع است، همین مقدار که می‌بینیم اسم جنس موضوع حکم قرار گرفته، حکم برای همه افراد و مصادیق ثابت می‌شود و دیگر برای استفاده عموم نیازمند قرینه نیستیم.

اما اگر گفتیم موضوع له اسم جنس ماهیت لابشرط قسمی نیست، بلکه مثلاً ماهیت لابشرط مقسمی است، اینجا دیگر نمی‌توانیم عموم و شمول حکم نسبت به افراد و مصادیق را مستند به وضع کنیم، اگر می‌خواهیم عمومیت و شمول حکم نسبت به همه افراد و مصادیق ثابت شود، باید دنبال قرینه بگردیم و عموم را از راه آن قرینه اثبات کنیم و دیگر وضع آن به ما کمکی نمی‌کند. بنابراین این نزاع دارای ثمره عملی است.

بعد از آن که معلوم شد این نزاع ثمره عملی دارد، این انظار را اجمالاً بررسی می‌کنیم تا ببینیم کدام اشکال دارد و کدام ندارد.

بررسی قول اول

همانطور که اشاره شد مشهور معتقدند موضوع له اسم جنس طبیعت و ماهیت به نحو لابشرط قسمی است یعنی لفظ انسان یا رجل وضع شده برای این طبیعت، طبیعه الانسان یا طبیعه الرجل، منتهی طبیعت ملحوظه، ماهیت ملحوظه، طبیعتی که در آن لحاظ شده است عدم لحاظ شیء، وقتی می‌گوییم لابشرط قسمی یعنی ماهیت، که در آن لحاظ شده چیزی همراهش نباشد، نه وجودش و نه عدمش، یعنی این لحاظ جزء موضوع له است، لحاظ عدم لحاظ شیء، جزیی از موضوع له است، لفظ انسان وضع شده برای این طبیعت یعنی طبیعت حیوان ناطق که در آن لحاظ شده اینکه هیچ قیدی مثل سفیدی و سیاهی، در آن نباشد و بودن و نبودنش یکسان باشد، لحاظ عدم لحاظ شیء شده است.

اشکال این سخن آن است که همین که شما ملحوظیت را جزء موضوع له قرار می‌دهید و می‌گویید موضوع له طبیعه الانسان به قید لحاظ عدم لحاظ است، بالاخره عدم اللحاظ را لحاظ می‌کنید و پای لحاظ به میان می‌آید؛ لحاظ یعنی تصور، انسان به قید لحاظ عدم لحاظ موضوع له است، یک جزئش طبیعت است و یک جزء آن لحاظ عدم لحاظ است، این می‌شود یک موجود ذهنی، طبیعت با این قید، با این لحاظ که هیچ قیدی همراهش نباشد، این می‌شود یک موجود ذهنی. پس کأنه لفظ انسان موضوع لهش یک موجود ذهنی است، انسان وضع شده برای حیوان ناطق، برای این طبیعت به این شرط که هیچ قیدی همراهش نباشد، اگر این موضوع له اسم جنس باشد و شما بخواهید یک قضیه تشکیل دهید و بگویید «زید انسان»، این قضیه کاذب خواهد بود، زید یک مصداق از انسان است، یعنی وجود خارجی انسان، عمر و بکر همه اینها مصادیق انسان هستند حال چطور شما می‌توانید انسان را حمل بر زید به عنوان یک مصداق کنید؟ این وجود خارجی است و آن وجود ذهنی، بین وجود ذهنی و وجود خارجی تباین است، بین اینها اتحاد نیست، شما دارید انسان را بر زید حمل می‌کنید به حمل شایع صناعی؛ معنای زید انسان در حمل شایع این است که زید و انسان اتحاد خارجی دارند، اتحاد وجودی دارند و خارجا متحد هستند. اگر موضوع له انسان طبیعت به نحو لابشرط قسمی باشد یعنی طبیعه الانسان همراه با لحاظ عدم لحاظ شیء، آنوقت این می‌شود یک موجود ذهنی، چگونه این موجود ذهنی با آن موجود خارجی که متباین هستند متحد می‌شوند؟ این حمل، حمل درستی نیست و کاذب است. مگر اینکه شما پای مجاز را وسط بکشید و الا حقیقتا این بر آن قابل حمل نیست.

پس اینکه موضوع له اسم جنس ماهیت و طبیعت به نحو لابشرط قسمی باشد باطل است.

بررسی قول دوم

قول دوم این بود که موضوع له اسم جنس ماهیت بشرط شیء باشد، ماهیت بشرط ارسال، بشرط السریان، بعضی می‌گویند: اسم جنس وضع شده برای طبیعت منتهی به قید شیوع و سریان و شمول نسبت به همه افراد، مثلا لفظ انسان وضع شده برای طبیعت حیوان ناطق منتهی با یک لحاظ و یک شرطی که عبارت است از اینکه این در همه افراد سریان داشته باشد و شامل همه افراد شود؛ به تعبیر دیگر موضوع له انسان عبارت است از انسان شامل، انسان مقید به قید شمول.

این قول هم باطل است چون:

اولا: اگر این باشد باز هم قضیه زید انسان کذب است، زیرا معنای زید معلوم است، زید یعنی یک فرد و مصداق خارجی از انسان، وقتی یک قضیه تشکیل می‌دهید و انسان را حمل بر زید می‌کنید یعنی اینکه این زید با انسان اتحاد وجودی دارند ولو مفهوما مغایر

هستند ولی متحد وجودا، معنای حمل شایع این است که زید با انسان وجودا و خارجا متحد باشند. آیا انسانی که وضع شده برای انسان به قید الشمول برای این طبیعت بقید السریان، می‌تواند با زید اتحاد وجودی داشته باشد؟ صرف نظر از اشکالی که به قول اول وارد بود و اینجا نیز وارد است، یک اشکال دیگری اینجا پیش می‌آید. اشکال قبلی اینجا نیز وجود دارد، انسان بقید الشیوع و السریان می‌شود یک موجود ذهنی، همین که پای لحاظ وسط بیاید این می‌شود ذهنی، آنوقت شما چطور می‌خواهید بگویید یک وجود ذهنی با وجود خارجی اتحاد دارند؟ این زید خارجی عینا همان وجود ذهنی است، انسان با لحاظ شمول، انسان به شرط ارسال، انسان به شرط شیء چطور می‌خواهد با زید متحد شود.

ثانیا: اینجا تناقض پیش می‌آید زیرا زید یعنی آن طبیعت به ضمیمه مشخصات فردی، مصداق اینطور است، مصداق یک طبیعت یعنی آن طبیعت که دارای خصوصیات و مشخصات فردی است، پس زید معنایش این است. زید یعنی چه؟ یعنی طبیعتی که به هیچ وجه شمول در آن راه ندارد، حال اگر شما بخواهید انسان را که موضوع له آن این طبیعت شامله است حمل بر زید کنید، معنایش این است که طبیعت شامل عین طبیعت غیر شامل است، زید یعنی طبیعت غیر شامل زیرا فرد و مصداق است و مشخصات فردی دارد و این یعنی یک طبیعت غیر شامل. اگر انسان وضع شده برای ماهیت بشرط الشمول این یعنی اینکه این فرد غیر شامل متحد با آن طبیعت شامل است و این معنا ندارد، یعنی اتحاد بین دو چیزی که در نقطه مقابل هم هستند.

پس این نظر نیز باطل است.

بررسی قول سوم

محقق خراسانی در کفایه فرمودند: موضوع له اسم جنس عبارت است از ماهیت مهمله، ماهیت و طبیعت من حیث هی هی، یعنی نه لحاظ عدم لحاظ چیزی در آن شده و نه لحاظ شمول و سریان، اصلا هیچ چیزی در آن لحاظ نشده است.

این قول از اشکالاتی که به دو قول دیگر وارد بود میرا است. منتهی یک نکته‌ای اینجا وجود دارد و آن اینکه آنچه محقق خراسانی فرمودند با آنچه امام خمینی فرموده که موضوع له اسم جنس ذات المعنا و نفس المعنا است، آیا اینها یکی است یا فرق دارد؟ این را بعد بررسی می‌کنیم.

بررسی قول چهارم

محقق اصفهانی درباره موضوع له اسم جنس می‌فرماید: موضوع له اسم جنس نفس المعنا است، نه معنای مطلق بما هو مطلق، تا اینجا مشکلی نیست. می‌گوید موضوع له اسم جنس نفس معنا است نه آنطور که مشهور گفتند و نه حتی آنطور که محقق خراسانی گفته، ایشان اینجا پای یک لحاظ را وسط می‌کشد؛ عبارت ایشان را خواندم، «وجب لحاظه مطلقا تسریة للوضع الی الافراد»^۱.

درست است که به نظر ایشان در معنای موضوع له لحاظ عدم لحاظ نشده و لابلشروط قسمی نیست، آنطور که مشهور گفتند، ملحوظیت طبیعت جزء معنای موضوع له نیست، ولی وقتی که شما می‌خواهید از این استفاده کنید باید آن را به نحوی لحاظ کنید که وضع را به همه افراد سرایت دهید، یعنی این لفظ را که برای طبیعت بدون قید وضع شده، شامل همه افراد شود «وجب لحاظه مطلقا تسریة للوضع الی الافراد». البته این در مورد اسم جنس است و اینکه معنای اسم جنس چیست و برای چه وضع شده؟ اسم جنس یکی از مصداقیق مطلق است.

^۱ نهایة الدراية، ج ۲، ص ۴۹۴.

در مورد مطلق نیز ایشان نظیر این مطلب را گفته است؛ محقق اصفهانی فرموده: وقتی می‌گوییم «اعتق رقبه» یک حکمی روی موضوع رقبه رفته، رقبه که موضوع حکم و جوب عتق قرار گرفته منظور طبیعه الرقبه است، زیرا این رقبه وضع شده برای طبیعه الرقبه؛ ولی وقتی که متکلم می‌گوید «اعتق رقبه» در مقام استعمال لفظ رقبه، این را به نحو ساری و شامل لحاظ می‌کند، تسریه للوضع الی الافراد، یعنی هنگام استعمال می‌آید این شمول را در نظر می‌گیرد.^۱

فرق این مطلب با قول دوم این است که آنها می‌گفتند سریان و شمول جزء موضوع له است ولی محقق اصفهانی برای آن که آن محذور و مشکل پیش نیاید، می‌گوید سریان و شمول، سرایت نسبت به افراد جزء موضوع له نیست، موضوع له طبیعت است و هیچ قیدی ندارد ولی وقتی که این لفظ می‌خواهد به عنوان موضوع حکم قرار بگیرد و متکلم مثلاً بگوید «اعتق رقبه» اینجا سرایت و شمول نسبت به افراد را لحاظ می‌کند. توجه کنید، آن مشکل لحاظ و تصویری که آنجا پیش می‌آمد دیگر اینجا پیش نمی‌آید. پس ایشان در دو موضع، یکی در موضوع له اسم جنس و یکی در معنای مطلق می‌گوید موضوع له اسم جنس عبارت است از طبیعت بدون قید، منتهی موقع استعمال ما لحاظ باید کنیم سرایت نسبت به افراد و مصادیق را. یعنی فرق قائل شده بین مقام وضع و مقام استعمال.

اشکال امام خمینی

امام خمینی می‌فرماید: اگر ما گفتیم موضوع له اسم جنس نفس المعنی است، نه معنای مطلق بماهو مطلق و سریان و شمول را جزء موضوع له قرار ندادیم، آنگاه اصلاً سرایت الی الافراد یعنی چه؟ اینکه در مقام استعمال این را سرایت دهید به افراد اصلاً معنا ندارد، این لفظ برای یک معنا وضع شده و شما نیز این را استعمال کردی؛ اینکه شما بیاید لحاظ سرایت را بکنید یا نکنید اصلاً لغو و بی اثر است، اصلاً این کار معنا ندارد. یا باید بگویید این لفظ بر افراد و مصادیق دلالت دارد یا ندارد. اگر می‌گویید افراد خارج از افراد موضوع له هستند این لحاظ در این موقعیت چه تاثیری دارد؟ اگر هم دارد همان مشکل قبلی پیش می‌آید.

در باب مطلق هم همینطور است، شما وقتی می‌گویید «اعتق رقبه» در اینجا طبیعه الرقبه موضوع حکم قرار گرفته، موضوع حکم نفس طبیعه است، این را محقق اصفهانی فرمود، اگر این موضوع حکم قرار گرفته و حکم روی این رفته، آن وقت سرایت دادن حکم به افراد یعنی چه؟ پای خصوصیات و مصادیق را وسط کشیدن به چه دلیل است؟ حال حاکم وقتی حکم می‌کند، افراد را لحاظ کرده باشد یا نکرده باشد، اصلاً یعنی چه لحاظ الحاکم این خصوصیات و افراد را؟ حاکم گفته «اعتق»، «رقبه» را موضوع قرار داده، فرض هم این است که رقبه وضع شده برای طبیعت و کاری به افراد ندارد؛ ولی شما یک دفعه می‌گویید بله موضوع طبیعت است ولی حاکم موقعی که این را می‌گوید سرایت به افراد را نیز در نظر می‌گیرد. لذا امام خمینی می‌گوید «والعجب من بعض اهل التدقیق» اصلاً این حرف از محقق اصفهانی خیلی عجیب است.^۲

بحث جلسه آینده

مقایسه نظر امام خمینی و محقق خراسانی.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ نهاية الدراية، ج ۲۲، ص ۴۹۳.

^۲ مناہج، ج ۲، ص ۵۳۰.